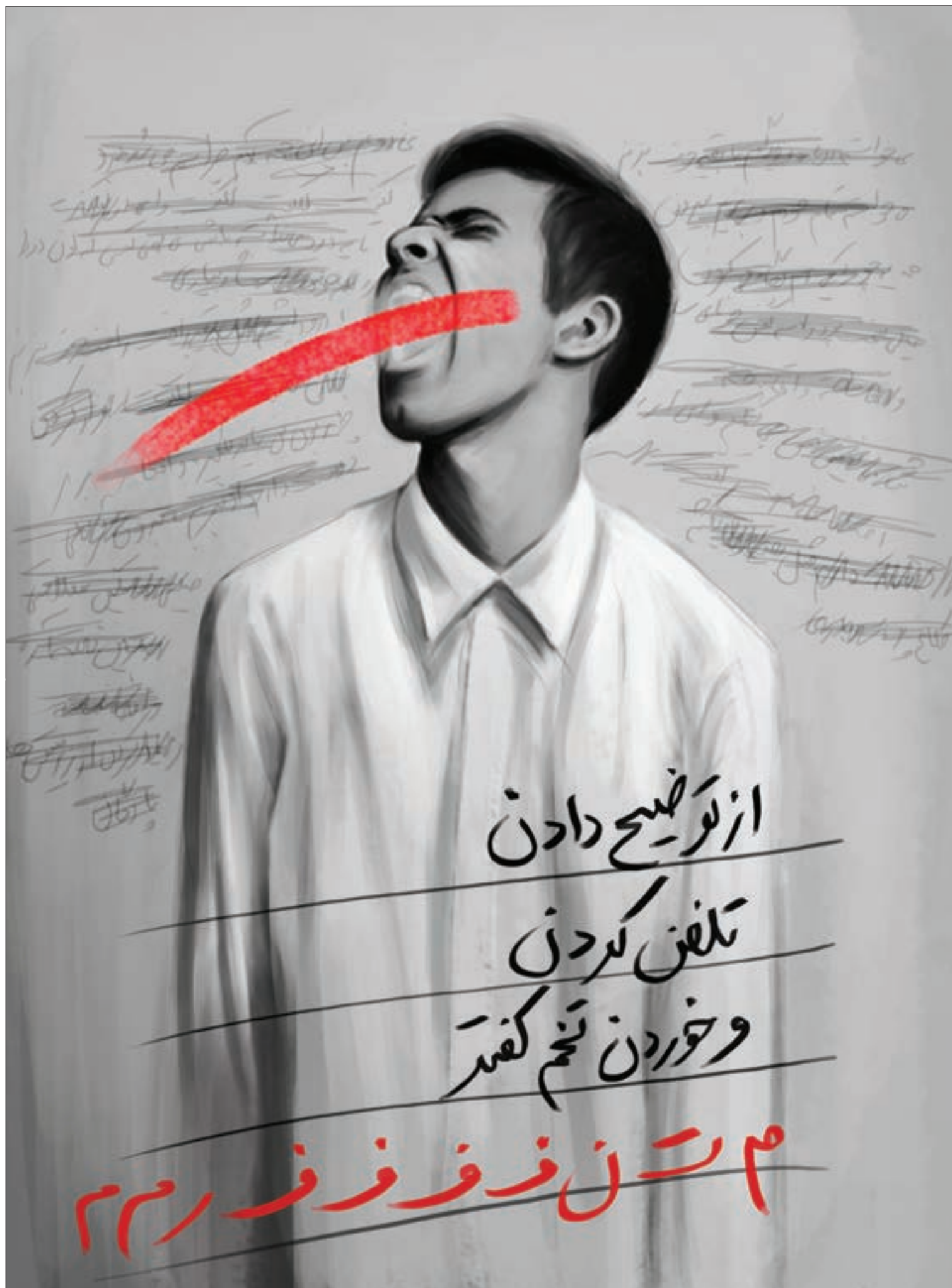




روایت بی لکنت داستان کسی که بابت يك نقص جسماني كو چك تحقيرش كردند و زندگي اش را به نابودي كشاندند

## از توضیح دادن، تلفن کردن و خوردن تخم کفتر متنفردم!

سوزان سانتاگ در کتاب ماندگارش، «بیماری به مثابه استعاره»، می گوید دو بیماری هستند که در دام استعاره گرفتار شده اند، سرطان و سل. و سرطان بیماری ای است که به «تهاجم بی رحمانه و پنهانی بدون کسب هیچ اجازه ای» شهرت دارد. سانتاگ بعد از مبتلا شدن به چند سرطان این کتاب را وقف پرتوافتندن بر این استعاره ها و رهایی از آن ها کرده است. اجازه بدهید این چند جمله را بگذاریم در کنار نقشی به نام «لکنت» که در هولناکی از سرطان چیزی کم ندارد، از آن وجه سرکوب گر و ناامیدانه اش. اگر سرطان گاهی جلوه آرمانی به خود می گیرد و باعث بر خوردی رمانتیک می شود تا امید همچون صمغی شفاف دهنده بیرون بزنند، اینجا لکنت یک تراژدی محض است. صاحب این روایت حتی تا آنجا پیش می رود که حاضر است یک دست و پایش را هم بدهد تا لکنتش بهبود یابد و این اوج آن تراژدی است که مدام در حال شنیدن «زخم زبان» باشی از اطرافیان و پس دادن تاوان به آدم های نزدیک و دور.



فاسم فتیحی